



سکۀ باورها!

در مطلب امروز در مورد سه واژه «دین‌باوری»، «دین‌ناپاوری» و «دین‌ستیزی» توضیحاتی می‌آوریم. همانطور که می‌توان به صراحت مشاهده کرد، تفاوت میان مفاهیم این واژه‌ها، حداقل در فضائی که بر مسائل سیاسی ایران سایه افکنده آنقدرها صریح و روشن نیست. این ابهام همچون دیگر ابهامات فقط می‌تواند به بحران‌سازی‌ها پیرامون مسائل عقیدتی و نظریه‌پردازانه دامن زند و تمامی تلاش ما در این وبلاگ بر محور تنش‌زدائی از همین مسائل متمرکز شده.

البته همچون دیگر «بحران‌های» سیاسی و اجتماعی، آنچه در اطراف این سه واژه در کشورمان طی دهه‌ها ایجاد شده خود بازتابی است از دیگر مسائل! مسائلی که سعی می‌کنیم در راستای همین تعاریف در هر گام حتی به صورتی فهرست‌وار ارائه دهیم. پس نخست بپردازیم به اولین واژه که همان «دین‌باوری» باشد.

ولی پیش از آن می‌باید تعریفی از «دین» ارائه کنیم! در دانشنامه‌ها و کتب مرجع، «دین» در مقام مجموعه‌ای از باورها تعریف شده که در بطن آن‌ها تلاش بر این متمرکز خواهد بود تا دلائل، ویژگی‌ها و اهداف «این جهان» تعیین شود! البته در برخی ادیان که معتقد به «رستخیز» هستند، این اهداف و ویژگی‌ها در ارتباط با جهان «پس‌رستخیز» و مسائل ویژه آن نیز قرار خواهد گرفت. ولی این نوع «تعریف» همانطور که مشاهده می‌کنیم هم می‌تواند یک بعد «اجتماعی» به پدیده دین ارزانی دارد و هم یک بعد فردی. چرا که تعیین «اهداف» این جهان هم در زندگی گروه می‌تواند معنا داشته باشد و هم در زندگی فرد.

از طرف دیگر ادیان، چه ابراهیمی و چه غیر، در مسیر موجودیت خود همیشه نوعی «مناسک» و «آئین‌های» فردی و جمعی نیز تولید کرده‌اند. پر واضح است که این «مناسک» و رفتار «آئینی» طی گذشت سال‌ها و در مقاطع مختلف تغییراتی به خود خواهد دید. به طور مثال، مراسم آتش زدن «جادوگران» در جهان کاتولیک که طی قرون وسطی از «محبوبیت» بسیار زیادی برخوردار بود، و آخرین مورد آن در نخستین دهه قرن بیستم در کشور پرتغال صورت گرفت، امروز آئینی است که در مذهب کاتولیک‌ها، حداقل به صورت رسمی منسوخ شده. یا به طور مثال «تفتیش عقاید» که در عمل پایه اصلی دگم‌های اجرائی دوره قرون وسطی اروپا به شمار

می‌رفت و برپائی «دادگاه‌هایی» که در چارچوب این مجموعه «فعالیت‌ها» در سراسر جهان مسیحی طی سده‌ها بر روزمره مردم حاکم شده بود، امروز دیگر به شیوه گذشته مرسوم نیست. یا باز هم به طور مثال، آندسته از احادیث و روایات که به پیامبر اسلام و ائمه شیعیان در زمینه «روابط جنسی» با کنیزان و غلامان زرخرید و غیره مربوط می‌شد، حتی اگر امروز در قلب حوزه‌های شیعی مسلکان مورد تحقیق و تفحص دقیق «صاحب‌نظران» قرار می‌گیرد، در سطح رسانه‌ای آنقدرها در بوق و کرنا گذاشته نخواهد شد، چرا که با روحيات و خلیات مردم امروز و دوره کنونی هماهنگی خود را از دست داده.

خلاصه بگوئیم، پدیده «دین» برخلاف آنچه عنوان می‌شود یک ساختار «ایستا» نیست، و از منظر نظری و عملی موضعی بی‌عیب و نقص هم ندارد. و رای این مسائل، دین طی تاریخ در بطن خود با تمایلات و خواست‌های آشکار و نهان جماعت «دین‌باور» ارتباطی اندام‌وار ایجاد کرده، که امروز به صراحت خود را به نمایش می‌گذارد. اگر در مطلب امروز «دین‌باوران» را آندسته از افراد معرفی کنیم که به مجموعه «تعلیمات» دینی و مناسک و آئین‌های دین بدون «تردید» و به صورت غیرشرطی و صددرصد «معتقدند»، دین در رابطه با همین توده‌های «دین‌باور» طی سده‌ها بنیادهای عملی و نظری خود را در هر گام مورد تجدیدنظر قرار داده. حال باید پرسید که همچون



نمونه معادلات ریاضی، در این میان کدام طرف «تابع» است و کدام طرف «متغیر»؟

باید دید که اگر سندیت رفتار با کنیزان «زخرید» در دوره فعلی از طریق حوزه‌های علمی شیعی مسلکان به «ارزش» گذاشته نمی‌شود، و در «حقوق جاری» از طرف دولت اسلامی، قوانین رابطه با «کنیزان و غلامان»، به طور مثال نرخ خرید و فروش و غیره هنوز تدوین نشده دلیل چیست؟ آیا این «احادیث» بی‌ارزش‌اند، یا اینکه ارزش این احادیث فقط در ارتباط با روند عادی و روزمره زندگی انسان‌ها تعیین شده، نه در مقام یک ارزش غیرقابل تغییر و در ارتباطی بلافصل با «الهیّت»! در ثانی، همانطور که بالاتر نیز گفتیم، در این میان «دین» متغیر است یا «دین‌باور»؟ تا آنجا که ما می‌دانیم مخالفت با اصل «بردگی» در دین اسلام وجود نداشته، و آنچه امروز به عنوان مخالفت جهانی با بردگی و روابط ارباب و رعیتی و غیره می‌شناسیم نتیجه تحولات اجتماعی، فرهنگی و مالی و صنعتی است که از بلاد غرب به ما رسیده. به عبارت دیگر آنچه «تغییر» را در بطن «مناسک» و آئین‌های دینی در اسلام ایجاد کرده، نه تنها از قلب دین بر نیامده، که حتی در جوامع مسلمان‌نشین نیز فاقد ریشه است.

در نتیجه در گام نخست و در مسیر تعریف آنچه «دین‌باور» می‌باید معرفی شود هنوز در جا می‌زنیم. با این وجود اگر «دین‌باوری» در زمینه نظریه‌پردازی، همانطور که مختصراً اشاره کردیم، مشکل و پیچ‌وخم فراوان ایجاد می‌کند، از منظر تبلیغات حکومت اسلامی مسائل بسیار «روشن» است! چرا که این حکومت «دین» را مجموعه‌ای کاملاً «تعریف شده» و از «پیش

مشخص» معرفی کرده، در هر گام و در مسیر منافع دستگاه حاکمه، آنچنان در بوق‌ها می‌دمد که منافع «دستگاه» مخدوش نشود. پس بالاجبار می‌باید در همین مقطع اذعان داشت که در جامعه ایران تحلیل‌گر با دو نوع «دین‌باور» روبرو قرار می‌گیرد. گروهی که «دین» را به شیوه‌ای «خاکشیر» مزاج فقط جهت همراهی با باورها و اعتقادات خلوت خود وسیله‌ای جهت توجیه نگرش‌های رایج جامعه می‌کنند، و گروهی دیگر که اوباش وابسته به حکومت‌اند و در این مسیر به هیچ عنوان خود را در گیر جزئیات «دین‌باوری» نخواهند کرد. برای اینان «دین‌باوری» ویترونی است جهت چپاول، زورگوئی و وابستگی به اهرم‌های استعماری که در پس «پروژه حکومت اسلامی» یک مجموعه دست‌نشانده را طی سه دهه بر ملت ایران حاکم کرده.

حال شاید بهتر باشد نگاهی به «دین‌ستیزی» نیز بیاندازیم. در این مقوله با گروهی روبرو می‌شویم که با تکیه بر مجموعه‌ای از جزم‌ها یا باورهای مشخص و یا حتی گنگ و پوشیده در هاله‌ای از ابهامات، در قلب ساختارهای اجتماعی، سیاسی و عقیدتی با باورها و اعتقادات دیگران سرستیزه دارند. نخست در اینجا بگوئیم، برخلاف آنچه به غلط و به صورتی مزورانه از قلم‌های نواستعماری تراوش کرده و رایج شده، دین‌ستیزی به هیچ عنوان از سوی کسانی که «دین‌باوری» را مردود می‌دانند مطرح نمی‌شود. کاملاً برعکس! در تاریخ بشر مهم‌ترین دین‌ستیزان همان



دین‌باوران‌اند؛ مسئله این است که اینان حاضر نیستند قبول کنند که دینی خارج از دین آنان وجود داشته باشد و ترویج شود. با این وجود می‌توان گروه‌های «دین‌ستیز» را همچون نمونه اوباشی که در اطراف استالین و مائو جمع کرده بودند، برخاسته از نظریه‌ای دید که خود را صرفاً سیاسی و کاملاً «غیردینی» معرفی می‌کند. می‌دانیم که در دوران استالین کم نبودند «دین‌باورانی» که به دلائل سیاسی و ظاهراً بر پایه باورهای مذهبی‌شان به زندان و بیمارستان روانی سپرده شدند، ولی در این میان اگر پای به بحث‌های عمیق‌تر بگذاریم به صراحت می‌توان دید که استالینیسیم در شرایط آنروز اتحاد شوروی خود تبدیل به نوعی «دین» و «آئین» شده بود. اگر سال‌ها پیش از استالینیسیم، مارکس دین را افیون توده‌ها معرفی کرد، از این امر بی‌اطلاع بود که در ساختار آینده اتحاد شوروی، با تحریف مارکسیسم آنرا به نوعی دین توده‌ها تبدیل خواهند کرد. دینی که در کف قدرت پرستان، افیونی خواهد بود مرگ‌آور.

همانطور که می‌توان مشاهده کرد، این نوع «دین‌ستیزی» در عمل به معنای اعمال یک سیاست استبدادی خواهد بود. در نتیجه استبداد به هر صورت که وجود داشته باشد فی‌نفسه یک مجموعه دین‌ستیز است، حتی در چارچوب یک استبداد دینی. و بر اساس همین «سیاست» آنچه خارج از باورهای «رسمی» و تبلیغات حکومت قرار گیرد حق موجودیت در سطح جامعه ندارد. البته در پس این «دین‌ستیزی‌ها» پیوسته نوعی توجیه فلسفی و اجتماعی و اقتصادی می‌توان یافت. به طور مثال آدولف هیتلر که خود در رأس یکی از دین‌باورترین ساختارهای تاریخ اروپای مرکزی یعنی حزب «ناسیونال سوسیالیست» آلمان قرار گرفته بود و «آرم» حزب محترم‌شان هم صلیب کلیسای مقدس اروپای مرکزی بود، در ارتباط با یهودیان پای در «دین‌ستیزی» گذاشت. پس در همینجا و در رابطه با دین‌باوری و دین‌ستیزی به یک اصل کلی دست

پیدا می‌کنیم، اینان هر دو، همزمان هم دین‌باورند و هم دین‌ستیز؛ خلاصه کلام، اگر دین‌ستیز نباشید نمی‌توانید به دین‌باوری برسید. مسئله فقط مربوط به یک برخورد «نسبی» می‌شود؛ بستگی به این دارد که در هر روند و هر گام، فرد مورد نظر در کدام جبهه قرار می‌گیرد. به طور مثال، زمانیکه اوباش حکومت اسلامی را برای جار زدن «علی ولی‌الله» به شهرهای بلوچستان اعزام می‌کنند، دولت حکومت اسلامی، هر چند خود را در اوج کلمه «دین‌باور» نیز معرفی کند از منظر یک سنی‌مذهب بلوچ پای در روند «دین‌ستیزی» گذاشته. این رابطه دوجانبه که میان دین‌ستیزان و دین‌باوران طی سالیان دراز در کشورهای مختلف جهان میدان گرفته ایندو گروه را در عمل در یک سنجر واحد قرار می‌دهد. خلاصه کلام آنزمان که دین در قالب ایدئولوژی سیاسی و فراگیر مالی و اقتصادی و اجتماعی پای به عرصه فعالیت در یک کشور بگذارد به دلیل طبیعت «غیرستیز» خود، هم به «دین‌باوری» دامن خواهد زد و هم به دین‌ستیزی. و امروز با تکیه بر همین روند اجتماعی، سیاسی و عقیدتی استعمار توانسته به یکی از مهم‌ترین ابزار تاریخی خود جهت بحران‌سازی در کشورهای جهان سوم دست یابد. بهترین نمونه حکومت اسلامی در کشور خودمان است.

حال در این مقطع سعی خواهیم کرد که تعریفی شتابزده از «دین‌باوری» نیز ارائه دهیم. همانطور که می‌توان حدس



زد گروهی از انسان‌ها که نه در جمع دین‌باوران «خلوت عرفانی» جای می‌گیرند، و نه متعلق به گروه چماق‌کش‌های حرفه‌ای‌اند، در جناح «دین‌باوران» دسته‌بندی خواهند شد. اینان با دین سرستیزه ندارند، چرا که خود را دست بسته و عبد و عبید یک نظریه سیاسی و عقیدتی و الهی و از پیش تعیین شده نمی‌بینند. اینان معتقد به آزادی انسان و حق انتخاب آزاد وی هستند. پرواضح است که این گروه به شدت از جانب «دین‌باوران» مورد حمله قرار گیرند، چه انواع ایدئولوژی پرستان چپ‌گرا و چه نمونه‌های فاشیست و راستگرا! چرا که در صورت گسترش نظریه «دین‌باوری»، نخستین قربانیان همین تشکل‌های افراطی خواهند بود، تشکل‌هایی که علیرغم درگیری‌های خونین و پرخاشگرانه با یکدیگر، طی دهه‌ها مرتباً با هم در ارتباط بوده‌اند و بساط ردوبدل کردن «افراد» و «شخصیت‌ها» و گروه‌های فشار از این جبهه به آن جبهه در مرام‌شان رونق فراوان دارد. می‌بینیم که به طور مثال، مهم‌ترین هواداران حکومت اسلامی اعضای حزب توده هستند و مهم‌ترین طرفداران بازگشت نظریه سلطنت استبدادی را نیز می‌باید در میان «ناراضیان» همین حکومت اسلامی جستجو کرد. و تردید نداشته باشیم که این «احزاب»، گروه‌ها و تشکل‌ها همگی با «دین‌باوران» سر جنگ خواهند داشت.

این امر تاریخی که در ایران، نظریه «دین‌باوری» پیوسته از منظر نظریه‌پردازی در یک تعلیق مزمّن قرار گرفته، به سیاست‌هایی باز می‌گردد که گسترش «تقدس» و دین‌باوری را مهم‌ترین هدف خود در ایران تعیین کرده بودند. طی چند سال گذشته در ارتباط با ایدئولوژی حاکم بر سلطنت پهلوی‌ها مطالب زیادی در این وبلاگ‌ها نوشته‌ایم، تکرار جزئیات آن‌ها در اینجا غیرممکن است، با این وجود می‌باید این امر را مورد تأکید قرار داد که نه تنها دین‌باوری و دین‌ستیزی دو روی یک سکه واحدند،

که نهایت امر جهت حفظ موجودیت‌شان به یکدیگر نیازمند و محتاج خواهند بود. و دلیل اصلی در دور باطل سیاسی که جهان سوم امروز تجربه می‌کند همین نیاز متقابل «دین‌باور» و «دین‌ستیز» به یکدیگر است. همانطور که گفتیم اینان آنقدرها که نشان می‌دهند با یکدیگر «مخالفت» ندارند؛ از این گروه به آن گروه به راحتی می‌توان اسباب‌کشی کرد، و طرفداران این یک در عرض چند ساعت تبدیل به «آپارچیک‌های» آن یک خواهند شد. مسئله این است که نقش «انسان» در صورت‌بندی‌ها از میان برداشته شود، و آزادی‌بیان انسانی و قانونی در جامعه به زیر پا گذاشته شود. در چنین شرایطی است که تبدیل یک دین‌ستیز به یک دین‌باور فقط چند لحظه به طول خواهد انجامید.

از طرف دیگر نظریه‌پردازی در زمینه «دین‌باوری» مستلزم گسترش حضور مسئولانه تشکل‌ها، احزاب، اتحادیه‌ها و اصناف و دیگر ساختارهای وابسته به قشرهای مختلف مردم در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خواهد شد. این حضور مسئولانه که خارج از هیاهوسالاری‌های سیاسی و فضاسازی‌های استعماری می‌باید به اهداف ملموس و مشخص قشرهای اجتماعی در ارتباط با دولت و حاکمیت منجر شود، خود مهم‌ترین وسیله جهت به چالش کشیده شدن تشکیلات اداری و کشوری و لشکری که در یک نظام مستبد معمولاً و لاجرم فاسد نیز هستند خواهد شد. به همین دلیل حاکمیت‌های استبدادی این تمایل مزمّن را



در بطن خود بازتولید می‌کنند که از طریق گسترش «دین‌باوری» هم به نوعی دین‌ستیزی دامن زنند، و هم دین‌باوران جدیدی را در عرصهٔ اجتماع جهت حفظ ساختارهای موجود فعال کنند.

در چارچوب همین تحلیل‌هاست که طی جریان‌ات اخیر و حوادث «انتخاباتی»، ما با هر گونه شرکت فعال در انتخابات جمکران مخالفت کردیم و دلیل نیز همان است که در بالا آمد. کشور ایران جهت بیرون رفتن از دور باطل «دین‌ستیزی» و «دین‌باوری» که هر دو در واقع دست‌های یک دیو واحد استعماری‌اند، نه می‌تواند به ایجاد یک «گسست» همه‌جانبه دل خوش کند، و نه با تکیه بر یک «انتخابات» این امر عملی خواهد بود. خلاصهٔ کلام با تکیه بر ایندو ابزار که هر دو را استعمار در کمال «حسن نیت» در برابرمان قرار می‌دهد نمی‌توان از دور باطل یک حاکمیت استبدادی و استعماری خارج شد، و بر تبعات مخربی که این استبداد بر کشور تحمیل کرده نقطهٔ پایان گذاشته، به دوران نوینی پای نهاد. حداقل تجربهٔ منحوس کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ بخوبی نشان داد که این تصور کاملاً ناپخته و کودکانه است. اگر فعالیت‌های مستقیم از طرف قشرهای مختلف مردم در چارچوب اتحادیه‌ها و احزاب، مطبوعات و تشکل‌های حرفه‌ای و

... شدت نگیرد، تحولات در قلب جامعه در چارچوب استعماری خود متوقف می‌ماند. تغییرات در چنین شرایطی غیرممکن است، و در صورت بروز هر گونه «تغییری» به همان نقطه‌ای خواهیم رسید که پیشتر خواهان عبور از آن بودیم. به عبارت دیگر در چارچوب استبداد فعلی پیامد تغییر و تحولات سیاسی در ایران همزمان مصداق دو ضرب‌المثل معروف خواهد بود که در ابتدا می‌گوید: «کله‌پز برخواست، سگ جایش نشست!» سپس فریاد برمی‌آورد: «رحمت به کفن دزد اولی!»

